

بررسی تحلیلی خشونت، مجازات و محدودیت علیه زنان در دوره‌ی صفویه با تکیه بر سفرنامه‌نویسان فرنگی

محمود مهمان نواز^۱

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۲۵ صص: ۳۳۹-۳۶۴ تاریخ پذیرش: ۹۸/۶/۶

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی و تبیین خشونت، مجازات و محدودیت‌های زنان در جامعه‌ی ایران عصر صفویه و با تکیه بر منابع سفرنامه‌ای به انجام رسیده است. روش تحقیق در این پژوهش، تاریخی- تحلیلی و جمع‌آوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای انجام شده است. ابزار اصلی پژوهش، استناد به سفرنامه‌های آن دوره می‌باشد. در نهایت بر پایه‌ی یافته‌های حاصل از منابع استنتاج، تبیین و تحلیل به عمل آمده است. این پژوهش وضعیت زنان را در قالب دو گروه زنان درباری و زنان عادی مورد واکاوی قرار داده است.

یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که: زنان قربانیان اصلی نظام سنتی و پدرسالار جامعه‌ی ایران عصر صفوی بوده‌اند. در آن دوره تفاوتی میان زنان طبقات بالا (درباری) و زنان عادی جامعه، به جهت در امان ماندن از خشونت مردان و یا داشتن آزادی عمل، وجود نداشت. مجازات‌های اعمال شده علیه زنان به شدیدترین نحو اعمال شده و وابستگی طبقاتی در شدت این مجازات تأثیر چندانی نداشت. اصولاً زنان عناصری درجه دوم در جامعه‌ی ایران عصر صفویه تلقی می‌شدند و فاقد هرگونه استقلال و امنیت (در برابر مردان) بودند. منابع قدرت به طور کامل در اختیار مردان بود و این امر سبب اعمال هرگونه خشونت، مجازات‌های خشن و محدودیت علیه زنان می‌شد.

واژه‌های کلیدی: زنان، سفرنامه، صفویه، خشونت، محدودیت، مجازات.

^۱ دکتری تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی، استادیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

مقدمه

بسیاری از محققان حکومت صفویان را اولین حکومت ملی ایرانی بعد از سقوط ساسانیان دانسته‌اند که در سال ۹۰۷ هـ.ق و نهمصد سال پس از سقوط ساسانیان تشکیل شد. این حکومت از جنبه‌های مختلفی در تاریخ ایران حائز اهمیت است:

- ۱- اولین حکومت مستقل ایرانی پس از سقوط ساسانیان
- ۲- رسمیت یافتن مذهب تشیع در این دوره
- ۳- همزمانی این حکومت با تحولات مهم و گسترده در سطح جهان که سبب شکل‌گیری قدرت‌های نوین اروپایی و تغییر شکل روابط کشورها از حالت سنتی به شکل نوین (استعماری) گردید. موارد ذکر شده باعث اهمیت یافتن حکومت صفویان در تاریخ ایران می‌باشد و سبب شده دوره‌ی حکومت صفویان با وجود آن که از سوی محققان به جنبه‌های گوناگون آن پرداخته شده، اما هنوز هم دارای موضوعات بسیاری جهت تحقیق و پژوهش، باشد.

پس از جنگ‌های صلیبی، تغییرات مهمی در اروپا رخ داد که منجر به پایان قرون وسطی و آغاز پیشرفت‌های سریع اروپاییان شد، این تغییرات سبب توجه بیشتر آن‌ها به دنیای آن روز گردید. بسیاری از اروپاییان در قالب هیأت‌های بازرگانی و تجاری، هیأت‌های سیاسی، سیاحت و ... به دنیای شرق روی نهادند. برخی از این افراد با اهداف متفاوت اقدام به نگاشتن رخدادهای و مشاهدات خود کردند و سفرنامه‌هایی نوشتند. این نوشته‌ها از قید و بندهای مورخان رسمی رها بودند و تقریباً هرآنچه را دیدند، نوشتند. یکی از ویژگی‌های مهم سفرنامه‌ها، نوشتن احوال افراد عادی جامعه می‌باشد. سفرنامه‌نویسان با افراد عادی و مردم کوچه و بازار ارتباط مستقیم داشتند و آداب و رسوم و فرهنگ آن‌ها را ثبت و ضبط می‌کردند که امروزه از غنی‌ترین منابع مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی محسوب می‌شوند. در این اثنا، کردار، رفتار و فرهنگ زنان ایرانی برای سفرنامه‌نویسان جذابیت خاصی داشت و باعث شد مطالب ارزشمندی از سوی آنان به احوال این طیف اختصاص یابد. دوران صفویه به لطف سفرنامه‌های این دوره، سرآغاز آگاهی از وضعیت اجتماعی مردم ایران و مخصوصاً زنان می‌باشد. گرچه به دلیل سنتی بودن جامعه‌ی ایرانی و حساسیت مردان نسبت به زنان، سیاحان اروپایی برای کسب آگاهی بیشتر درباره‌ی زنان با مشکلاتی مواجه بودند، اما همین اطلاعاتی که امروزه در اختیار محققان گذاشته شده نیز بسیار ارزشمند و مفید می‌باشند. خلاء تحقیقات تاریخی در زمینه‌ی زنان و مسائل اجتماعی مرتبط به آن‌ها، ضرورت چنین پژوهش‌هایی را بیان می‌کند. در واقع ضرورت مسأله‌ی تحقیق حاضر را می‌توان در دو مورد جستجو و بیان نمود: اول آن که، یکی از نقاط ضعف تاریخ‌نگاری ایرانی را می‌توان سیاست‌زدگی و مردانه بودن آن دانست. در واقع تاریخ‌نگاری سنتی ایرانی از یک سو بیان وضعیت و احوال سیاست‌مداران و افراد مشهور اعصار مختلف بوده و

اصولا احوال طبقات عادی جامعه برای مورخان، محلی از اعراب نداشته و از سوی دیگر مورخان به شرح احوال زنان حتی زنان طبقات بالا توجهی نداشته‌اند. دوم آن‌که، بسیاری از رفتارهای عناصر یک جامعه ریشه در تاریخ آن جامعه دارد و نمی‌توان بدون آگاهی از تاریخ یک جامعه، به تجزیه و تحلیل مسائل معاصر آن جامعه پرداخت. بنابراین برای شناخت ناهنجاری‌های اجتماعی یک جامعه ضروری است که از پیشینه‌ی تاریخی آن ناهنجاری‌ها آگاهی پیدا کرد.

تحقیق حاضر، پژوهشی تاریخی با رویکرد جامعه‌شناسانه و با هدف پرداختن به طبقه‌ی فراموش شده‌ی زنان در تاریخ ایران و واکاوی آسیب‌های این طبقه در دوران صفویه می‌باشد. در واقع زنان به عنوان طبقه‌ی ضعیف و آسیب‌پذیر جامعه‌ی ایرانی (دوره صفویه) به شیوه‌های مختلف مورد خشونت مردان و در محدودیت قرار داشتند. بنابراین: ۱- واکاوی برخوردها و رفتارهای مردان ایرانی در قبال زنان عصر صفوی؛ ۲- واکنش مردان جامعه بابت خطاها و سوءظن‌هایی که در مورد زنان وجود داشت؛ ۳- بررسی انواع مجازات‌ها و محدودیت‌هایی که مختص زنان جامعه‌ی ایران عصر صفوی بود، اهدافی هستند که در پژوهش حاضر به عنوان دغدغه‌های اصلی مطرح می‌باشند و به آن‌ها پرداخته خواهد شد. سؤال اصلی این پژوهش آن است که: بنابر اطلاعات سفرنامه‌نویسان فرنگی، وضعیت زنان دوره‌ی صفویه، در ارتباط با مسائل خشونت، مجازات و محدودیت‌های علیه آنان، چگونه بوده است؟ سؤالات فرعی که در زمینه‌ی این پژوهش مطرح می‌باشند عبارتند از:

- ۱- کدام عامل ریشه‌ای، سبب خشونت علیه زنان در جامعه‌ی ایران عصر صفویه شده است؟
- ۲- مهم‌ترین مسأله جهت توجیه ایجاد محدودیت و اعمال خشونت علیه زنان دوره‌ی صفویه چه چیزی بوده است؟
- ۳- محدودیت و خشونت علیه زنان در سطح جامعه‌ی عصر صفوی چه بازتابی داشته است؟ هم‌چنین در این تحقیق در پی بررسی این فرضیه‌ها هستیم:
- ۴- نظام سنتی و پدرسالار جامعه‌ی ایران از عوامل مهم خشونت علیه زنان در دوره‌ی صفویه بوده است.
- ۵- مسأله‌ی ناموس‌پرستی عامل و توجیهی در جهت اعمال خشونت و محدودیت از سوی مردان، علیه زنان بوده است.

۶- در جامعه‌ی عصر صفوی، خشونت و محدودیت علیه زنان یک امر طبیعی تلقی می‌شد. درمورد خشونت و محدودیت‌های زنان در جوامع معاصر، از سوی محققان حوزه‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی به‌صورت متعدد پژوهش‌هایی صورت گرفته است، اما این موضوع تقریباً از سوی محققان تاریخ، مغفول مانده و در این زمینه تحقیق خاصی که رویکردی تاریخی نسبت به مسأله‌ی خشونت و محدودیت علیه زنان در دوره‌ی صفویه داشته باشد، تقریباً وجود ندارد. بنابراین

پژوهش‌های اندکی را می‌توان به‌عنوان پیشینه‌ی این پژوهش مطرح نمود. در مقاله‌ای با عنوان «ساختار جامعه و خشونت علیه زنان» (Ezazi, 2005) به مسأله‌ی خشونت علیه زنان در جامعه‌ی امروز ایران پرداخته شده و نظریات مطرح شده در این باره ذکر شده است. این مقاله از پیشینه‌ی تاریخی مقوله‌ی خشونت علیه زنان تقریباً سخنی به میان نیاورده است. هم‌چنین در پژوهشی دیگر (Yazdekhasti & Shiri, 2008) با عنوان «ارزش پدر سالاری و خشونت علیه زنان» نظام پدرسالار جامعه‌ی ایرانی به عنوان عامل اصلی خشونت علیه زنان مطرح شده است. این مقاله بر پایه‌ی روش کیفی و بر اساس مصاحبه با یک‌سری از زنان شهرستان آمل تدوین شده و تقریباً فاقد جنبه‌ی تاریخی در زمینه‌ی زنان می‌باشد. «خشونت علیه زنان» عنوان پژوهش دیگری است (Moghadasi, 1999) که به موضوع مذمت خشونت علیه زنان در روایات پیشوایان معصوم (ع) پرداخته است. مقاله‌ای دیگر (Bakhshi Sarshjani, 2006) با عنوان «خشونت علیه زنان» به دیدگاه‌ها، علل و اهداف خشونت در جوامع امروزی پرداخته است. این تحقیق نیز به ریشه‌های تاریخی خشونت علیه زنان اشاره‌ای نداشته است. مقاله‌ای (Eshraghi, 2007) تحت عنوان «نگاهی جامعه‌شناختی به پدیده‌ی خشونت علیه زنان» نگاشته شده است. نویسنده در این مقاله سعی کرده که با رویکردی تاریخی این مسأله را بررسی کند، اما مبحث تاریخی پژوهش، به چند پاراگراف به صورت کلی‌گویی ختم می‌شود و در ادامه بر اساس اعداد و ارقام به مسأله‌ی خشونت علیه زنان و اقسام آن می‌پردازد. موارد ذکر شده نمونه‌ای از پژوهش‌هایی می‌باشند که با رویکرد جامعه‌شناسانه به مسأله‌ی خشونت علیه زنان در جامعه‌ی امروز ایران پرداخته‌اند. همان‌گونه که عنوان شد، این پژوهش‌ها نگاهی تاریخی به مسأله‌ی خشونت نداشته‌اند. در زمینه‌ی پژوهش‌های تاریخی، به‌خصوص در دوره‌ی صفویه پژوهشی که درباره‌ی مسأله‌ی خشونت و محدودیت‌های زنان در دوره‌ی صفویه انجام گرفته باشد، وجود ندارد. مهم‌ترین اثری که در رابطه با زنان در دوره‌ی صفویه نگاشته شده، کتابی (Hejazi, 2013) با عنوان «ضعیفه» می‌باشد. این پژوهش بیشتر به مسأله‌ی پوشش زنان، زنان مشهور، وضعیت اقتصادی زنان و مسائلی از این قبیل پرداخته است. خشونت و محدودیت زنان در این اثر جایگاه بسیار کم‌رنگی دارد.

تفاوت این پژوهش با پژوهش‌های پیشین، نگاه تاریخی این پژوهش به مسأله‌ی زنان و به‌خصوص خشونت و محدودیت‌های زنان در مقطع تاریخی مشخصی (دوره صفویان) و پرداختن به آن مسائل می‌باشد. اصولاً پژوهش در مورد زنان در جامعه‌ی ایران به دلیل محدودیت‌های این حوزه دارای دشواری‌هایی می‌باشد. این مشکل در مورد جوامع پیش از دوران معاصر به دلیل کمبود منابع چند برابر شده است. ریشه‌یابی تاریخی مسأله‌ی خشونت و محدودیت علیه زنان یکی از ضرورت‌های

پژوهش در حوزه‌ی زنان می‌باشد که این امر را می‌توان از نوآوری‌های این پژوهش در حوزه‌ی زنان دانست.

روش و ابزار پژوهش

روش تحقیق در این پژوهش، تبیینی-تحلیلی با رویکردی تاریخی می‌باشد. «تلاش محقق در روش تاریخی بر آن است که حقایق گذشته را از طریق جمع‌آوری اطلاعات، ارزشیابی و بررسی صحت و سقم این اطلاعات، ترکیب دلایل مستدل و تجزیه و تحلیل آن‌ها، به‌صورتی منظم و عینی ارائه کند» (Naderi & Seif Naraghi, 2006). جمع‌آوری اطلاعات در این تحقیق به روش کتابخانه‌ای انجام گرفته و در نهایت بر پایه‌ی یافته‌های حاصل از منابع گوناگون استنتاج و تبیین به‌عمل آمده است. روش کتابخانه‌ای در پژوهش‌های تاریخی دارای اهمیت و کاربرد فراوانی می‌باشد. مهم‌ترین ابزار در این تحقیق، سفرنامه‌های نگاشته شده توسط خارجی‌ان در دوران صفویه می‌باشد. در انجام این پژوهش، تمامی سفرنامه‌های دوره‌ی صفویه مورد بررسی قرار گرفته‌اند که در این بین برخی از سفرنامه‌ها هیچ‌گونه اطلاعاتی در مورد پژوهش حاضر ارائه ننموده‌اند. با این وجود، بخش زیادی از سفرنامه‌نویسان، مسأله‌ی خشونت، مجازات و محدودیت‌های زنان را مورد بررسی قرار داده‌اند. از جمله‌ی این سفرنامه‌نویسان می‌توان به اولتاریوس^۱، تاورنیه^۲، دلاواله^۳، شاردن^۴، سانسون^۵، شرلی^۶، فیگوئرا^۷ و کمپفر^۸ اشاره نمود. یکی از راه‌های تشخیص اعتبار یک منبع تاریخی، نزدیکی آن منبع به حادثه‌ی تاریخی مورد بحث می‌باشد. سفرنامه‌ها معمولاً بر پایه‌ی مشاهدات عینی اشخاص نگاشته شده‌اند و این امر سبب رجحان آن‌ها در مقایسه با سایر منابع تاریخی شده است. هم‌چنین به سبب آن‌که نوشته‌های سفرنامه‌ها در دسترس شاهان و جامعه‌ی ایرانی قرار نمی‌گرفت، نویسندگان این سفرنامه‌ها ترسی از بیان آنچه که دیده‌اند را نداشته و معمولاً مواردی که با اعتقادات و منافع سیاسی آن‌ها در تضاد نبوده را بدون حب و بغض نگاشته‌اند. طبیعتاً مسأله‌ی زنان جامعه‌ی ایران عصر صفوی تضادی با اعتقادات و منافع آن‌ها نداشته و معمولاً اطلاعات نادرستی جهت گمراه نمودن مخاطب ارائه ننموده‌اند. ضمن آن‌که این سفرنامه‌ها در دوره‌های مختلف صفویه نگاشته

¹ Olearius

² Tavernier

³ Dellavalle

⁴ Chardin

⁵ Sanson

⁶ Sherley

⁷ Figueroa

⁸ Kaempfer

شده‌اند و با مقایسه‌ی اطلاعات آن‌ها می‌توان به اعتبار یا عدم اعتبار نوشته‌ها پی برد. اطلاعات سفرنامه‌ها از دربار شاهان مختلف و در میان مردم عادی شهرهای متفاوت جمع‌آوری شده، بنابراین سعی شده مطالبی که تقریباً به صورت مشترک در بیشتر سفرنامه‌ها به آن‌ها اشاره شده، مورد توجه قرار گیرند. این امر می‌تواند سبب تسهیل کار نگارنده در تعمیم این اطلاعات به همه‌ی جامعه‌ی ایرانی در کل دوره‌ی صفویه شود. با همه‌ی این تفاسیر، دقت به عمل آمده، مطالبی از سفرنامه‌ها که به لحاظ تاریخی مستند و صحت آن‌ها برای نگارنده به اثبات رسیده، مورد استفاده قرار گیرند.

عوامل تاریخی پیدایش خشونت و محدودیت علیه زنان در ایران

نظر به این که تحقیق حاضر به بررسی خشونت و محدودیت‌ها علیه زنان عصر صفویه می‌پردازد، اشاره‌ای هرچند مختصر به علل تاریخی چگونگی شکل‌گیری چنین رفتارهایی در جامعه‌ی ایران، ضروری به نظر می‌رسد. با این وجود باید اذعان نمود که ریشه‌یابی این مسأله به دلیل گستردگی بحث و هم‌چنین ضرورت آن، نیازمند تحقیقی مستقل و جامع می‌باشد. جامعه‌ی ایران به دلیل شرایط خاص جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی، جامعه‌ای مردسالار بوده ولی این امر درباره‌ی تمام تاریخ ایران مصداق ندارد؛ زیرا شواهد زیادی وجود دارد که در دوران عیلام باستان، این تمدن یک تمدن زن سالار بوده و برای زنان نقش و جایگاه ویژه‌ای قائل بوده است. در عیلام باستان زنان در امور مذهبی (به عنوان الهه) حکومتی، اجتماعی، اقتصادی، هنری و فرهنگی نقش اصلی را داشتند (Dadvar, 2010).

افول تمدن عیلام مقارن با اوج‌گیری قدرت آریاییان شد که قومی کوچ‌رو بودند (Ghirshman, 1993; Pirnia, 1927) در چنین شیوه‌ی معیشتی عنصر اصلی خانواده مرد می‌باشد. مرد هم به عنوان نیروی اقتصادی و هم به عنوان نیروی محافظ خانواده، نقش اصلی را ایفا می‌کرد که باعث تبدیل شدن او به عنصر برتر خانواده و سپس جامعه گردید. با وجود آن که حکومت‌های آریایی در بسیاری از موارد متأثر از تمدن عیلام بودند، اما به نظر می‌رسد، در این مورد خاص، به مرور شیوه‌ی خویش را به کار گرفتند.

علاوه بر نقش آریاییان در پیدایش فرهنگ پدرسالاری باید به نقش هجوم‌هایی که در تاریخ ایران به این سرزمین شده، اشاره نمود. این هجوم‌ها عمدتاً از سوی اقوام مردسالار صورت می‌گرفت. از جمله‌ی این هجوم‌ها می‌توان به هجوم‌های متعدد اقوام ترک به سرزمین ایران و هم‌چنین فتح ایران توسط اعراب مسلمان، اشاره نمود. این اقوام مهاجم، فرهنگ موجود در ایران (مردسالاری) را تقویت و تثبیت می‌کردند.

شیوهی زندگی و معیشت مردمان ایران یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار در ایجاد فرهنگ مردسالاری بوده است. اقتصاد مردم ایران چه در دوره‌ی باستان و چه در دوره‌ی اسلامی مبتنی بر شبانکارگی و کشاورزی بوده است. در این دو شیوه، بار اصلی اقتصادی بر دوش مرد می‌باشد. بنابراین اقتصاد که در دست مرد خانواده بود، تبدیل به عامل برتری مرد در خانواده گردید. علاوه بر اقتصاد، برتری نیروی جسمی و فیزیکی عامل تأثیرگذار دیگری در گفتمان پدرسالارانه‌ی یک جامعه محسوب می‌شود. این حس اقتدار سبب آن می‌شد همواره جنس ضعیف‌تر در معرض خشونت جنس قوی‌تر قرار بگیرد. مردان به‌عنوان نیروی قوی‌تر هر زمانی که «تهدیدی علیه اقتدار مردانه خود و ارزش‌های پدرسالاری احساس کنند» به خشونت روی می‌آوردند (Yazdekhasti & Shiri, 2008).

جامعه ایران خصوصاً در دوره‌ی مورد پژوهش (صفویه) جامعه‌ای سنتی محسوب می‌شد. در چنین جوامعی معمولاً مردسالاری یک ارزش محسوب می‌شود و همین امر سبب ایجاد محدودیت برای زنان و خشونت بیشتر علیه آنان می‌شود. «در جوامع سنتی، ارزش‌های مردسالار، ارزش‌های غیرقابل انکار است و هرگونه مقاومت در برابر آن به معنای سرپیچی از هنجارها و عرف اجتماعی قلمداد شده، واکنش شدید اجتماعی و عرفی را برمی‌انگیزد، در چنین ساختار، اعمال خشونت علیه زنان، که اساساً شکل پنهانی دارد، نه تنها از سوی مردان، بلکه از سوی زنان نیز به عنوان بخشی از واقعیت زندگی اجتماعی‌شان مشروعیت می‌یابد» (Yazdekhasti & Shiri, 2008).

یکی دیگر از عواملی که سبب خشونت و محدودیت علیه زنان در تاریخ ایران شده، مسأله‌ای به نام ناموس‌پرستی، غیرت و حفظ ناموس بوده است. هرگونه شک نسبت به ارتباط زنان با مردان بیگانه (نامحرم) حتی در صورتی که سوءتفاهمی بیش نبوده باشد، به سادگی می‌توانست سبب مرگ زنان شود. مراقبت‌ها و محدودیت‌هایی که مردان و جامعه، برای زنان ایجاد کرده بودند، در راستای همین مسأله بوده است. این محدودیت‌ها در میان زنان حرمسرای شاه با وسواس بیشتری انجام می‌شد.

به دلیل آن که جامعه‌ی ایران یک جامعه‌ی مردسالار بود و مردسالاری ارزش محسوب می‌شد. این فرهنگ سبب شده بود تا بسیاری از مردان جامعه جهت کسب تأیید اجتماعی در چنین فرهنگی، اقدام به خشونت و ایجاد محدودیت علیه زنان بنمایند. در واقع هر اندازه مرد از خشونت و ایجاد محدودیت علیه زنان استفاده می‌کرد، منزلت اجتماعی او در میان افراد هم طبقه‌اش بالاتر می‌رفت. جامعه‌ی ایران در مقطع تاریخی‌ای که صفویان به قدرت رسیدند، چند قرن بی‌ثباتی و ناآرامی را پشت سر نهاده بود و به طور کلی از زمان حمله‌ی مغولان در قرن هفتم هجری تا زمان روی کار آمدن صفویان فضایی ناآرام و خشن بر ایران حاکم بود. چنین فضایی بر عادات و اخلاق مردمان و حاکمان جامعه اثرگذار بود و سبب ترویج یک نوع خشونت در سطح جامعه می‌شد. در این حالت،

گروه‌های ضعیف‌تر مورد ظلم و زور گروه‌های قوی‌تر قرار می‌گرفتند. به هر روی زنان به‌عنوان گروهی ضعیف در چنین فضای خشنی بیشترین آسیب را می‌دیدند. روی کار آمدن صفویان تغییری در این روند ایجاد نکرد و حکومت صفویان و جامعه‌ی ایران عصر صفوی نیز ادامه دهنده‌ی بسیاری از سنت‌های تاریخی حکومت‌ها و جوامع پیش از خود بودند. سفرنامه‌های نگاشته شده در دوره‌ی صفویه متأسفانه اشاره‌ای به ریشه‌های تاریخی علل و عوامل خشونت علیه زنان در ایران نداشته‌اند و صرفاً به مواردی که خود مشاهده کرده و یا شنیده‌اند، پرداخته‌اند.

به هر روی مطالب پژوهش پیش رو، بنابر اطلاعات ارائه شده در سفرنامه‌های دوره‌ی صفویه، به دو بخش تقسیم می‌شوند که در بخش اول به مجازات و خشونت‌ها و در بخش دوم به محدودیت‌هایی که در مورد زنان عصر صفویه اعمال می‌شد، پرداخته شده است. در هر کدام از این بخش‌ها به صورت مجزا در مورد زنان درباری و زنان عادی سخن گفته خواهد شد. نکته‌ای که قابل ذکر می‌باشد آن است که اساساً اطلاعات در مورد زنان، چه زنان درباری و چه زنان عادی، بسیار اندک می‌باشد؛ اما این مسأله درباره‌ی زنان عادی جامعه و نحوه‌ی رفتار مردان با آنان به مراتب بیشتر به چشم می‌آید. بنابراین یکی از دشواری‌های این تحقیق اطلاعات اندک درباره‌ی زنان عادی جامعه می‌باشد.

مجازات و خشونت‌های مخصوص زنان در دوره‌ی صفویه

بنابر اطلاعاتی که سفرنامه‌ها در اختیار محققان گذاشته‌اند، کوچک‌ترین خطاهای زنان (چه بسا سوءظن) با سخت‌ترین مجازات‌ها از سوی جامعه مواجه می‌شد. در این جامعه‌ی مردسالار، مهم‌ترین و شاخص‌ترین جایگاه را شاه در اختیار داشت. شاه بدون هیچ‌گونه احساس ناراحتی سخت‌ترین مجازات‌ها را در حق زنان روا می‌داشت. شاه بدون آن که به نسبت خانوادگی زنان با خود توجهی داشته باشد، به راحتی آن‌ها را مجازات می‌کرد. میزان سخت‌گیری شاه به حدی است که ممکن بود حتی مادر خود را نیز به قتل برساند.

چنین رفتارهای خشنی علیه زنان در تمامی سطوح جامعه وجود داشت. هم‌چنین یکسری قوانین و مجازات‌ها وجود داشت که مخصوص زنان بود. حاکمیت و عرف عمومی جامعه از هر نوع خشونت‌ی علیه زنان حمایت می‌کرد و مردان در این زمینه از هرگونه عواقبی مصون بودند.

در این جا با اتکا به اطلاعاتی که سفرنامه‌ها ارائه نموده‌اند، به خشونت‌ها و مجازات‌هایی که توسط

شاه و جامعه علیه زنان اعمال می‌شد، به طور جداگانه پرداخته می‌شود:

الف - خشونت‌ها و مجازات‌های شاه علیه زنان

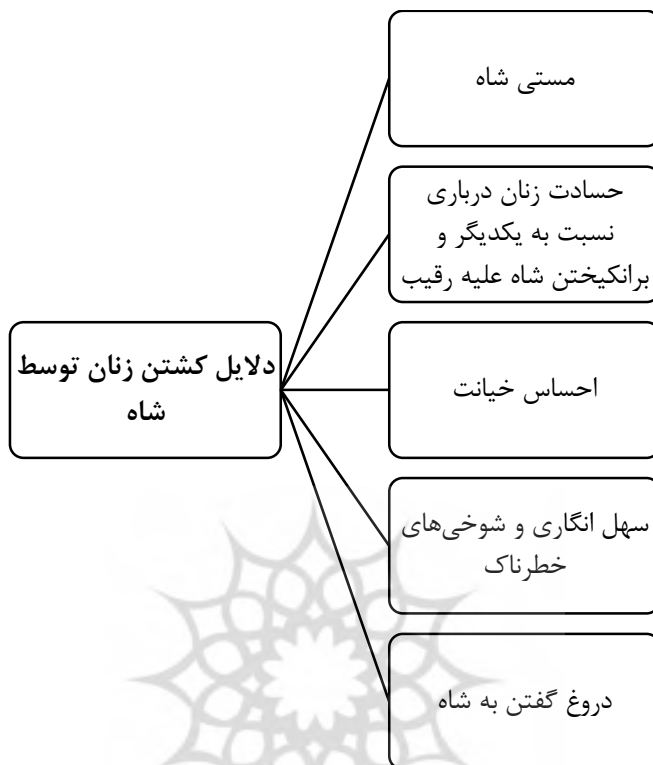
شاه در ایران مظهر استبداد، خودکامگی و خشونت بود. سانسون درباره‌ی قدرت شاه در ایران می‌گوید: «قدرت شاه چنان مطلق و نامحدود است که دستورات و فرامینی که شاه صادر می‌کند و اجرا می‌کنند در جایی ثبت نمی‌نمایند، شاه ایران مال و جان رعایایش را در اختیار دارد و بدون این که حتی به وزیرایش اطلاع دهد با مال و جان رعایایش هرچه بخواهد می‌کند» (Sanson, 1967). (این قدرت نامحدود و بی‌پاسخ می‌توانست برای هرکسی که در اطراف شاه قرار داشت، خطرآفرین باشد. در این بین، زنان به دلیل ارتباط زیاد و نزدیکی که با شاه داشتند، کوچک‌ترین خطایشان می‌توانست به مرگ آن‌ها منجر شود.

اقدام به کشتن زنان توسط شاه می‌توانست دلایلی چند داشته باشد که می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: مستی شاه، حسادت زنان درباری نسبت به یکدیگر و برانگیختن شاه علیه رقیب، احساس خیانت، سهل انگاری و شوخی‌های خطرناک، دروغ گفتن به شاه.

بنابر گواهی منابع تاریخی، بیشتر شاهان صفوی در نوشیدن مشروبات افراط می‌کردند و در بسیاری از مواقع مست شده و از حالت عادی خارج می‌شدند. این مستی نخستین خطر را متوجه زنان دربار می‌کرد؛ زیرا در هنگام مستی، شاه زنان را نزد خویش فرا می‌خواند و این در جوار شاه قرار داشتن می‌توانست خطرآفرین باشد. تاورنیه گزارش می‌دهد که در زمان شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ هـ ق) وی یکروز به مهمانی کلانتر ارامنه اصفهان می‌رود و بر اثر خوردن بیش از حد شراب مست می‌کند. شاه به هنگام مراجعت به منزل، ملکه را احضار می‌کند؛ ملکه، دختر حاکم گرجستان و مادر ولیعهد محسوب می‌شد و نزد شاه محبوبیت زیادی داشت. ملکه که از مستی شاه باخبر بود در رفتن نزد شاه درنگ نمود. شاه به خواب رفت اما بعد از بیداری متوجه تأخیر ملکه شد و بار دیگر او را احضار کرد. این جریان مجدداً تکرار شد و این بار ملکه در پشت پرده نشست تا شاه مجدد بیدار شود «همین که شاه دوباره بیدار شد و ملکه را ندید متغیرانه پرسید چرا نمی‌آید؟ مادرشاه صفی که کنیزی گرجی بود، در اطاق حاضر بود و با عروس خود به واسطه‌ی این که چندان اعتنائی به او نمی‌کرد دشمنی داشت، خواست ملکه را در نظر پسر خود مقصر جلوه دهد، اشاره کرد که ملکه در پشت پرده میان پستو پنهان شده است. شاه غضب‌آلوده برخاست، پشت پرده رفت و پنج شش ضربه خنجر به شکم آن شاهزاده خانم بیچاره زد؛ بدون این که از این حرکت وحشیانه‌ی خود متأثر شود دوباره رفت و آسوده خوابید» (Tavernier, 1957) شاه صبح که بیدار شد، از این حرکت خود متأثر شد و دستور داد تا در سراسر ایران کسی شراب ننوشد؛ اما این قدغن بعد از مدتی فراموش شد (Tavernier, 1957). مستی شاه عامل اصلی قتل ملکه بود و البته نباید از حسادتی که میان ملکه‌ی مادر و شاه وجود داشت نیز غافل شد.

هم‌چنین تاورنیه ماجرای مشابه در زمان شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲ هـ ق) با ابعادی وحشیانه‌تر بازگو می‌نماید: «یک‌روز که شاه عباس شراب زیادی در حرمانه نوشیده بود، به سه نفر از زن‌ها امر کرد که شراب بخورند. آن‌ها معترذر شدند به این که می‌خواهند به زودی به زیارت مکه بروند، شاه که سه مرتبه‌ی دیگر به آن‌ها اصرار کرد شراب بنوشید، به همین عذر اطاعت نکردند، فوراً امر کرد هر سه را بستند و آتش بسیاری افروختن آن‌ها را در آتش سوختند» (Tavernier, 1957). به هر روی، نزدیک‌ترین شخص به شاه بودن، در هنگام مستی، چنین خطراتی را در پی داشت. با وجود آن که شاه در مستی احکام کشتار را صادر می‌کرد، اما عدم اطاعت از او می‌توانست عواقب وخیمی برای اطرافیان داشته باشد؛ کما این که شاه عباس دوم یک‌بار بر یکی از زنان محبوب خود در هنگام مستی خشم گرفت و حکم به سوزاندن او داد. رئیس خواجه سرایان که مأمور این کار بود، به دلیل گریه و زاری بیش از حد زن و به خیال آن که شاه به دلیل علاقه‌ی زیادی که به این زن دارد بعد از هوشیاری او را خواهد بخشید، حکم را اجرا نکرد. زمانی که شاه هوشیاری خود را به دست آورد و از اجرا نشدن حکمش آگاه شد، دستور داد تا رئیس خواجه سرایان را در آتش انداخته و بسوزانند (Tavernier, 1957).

یکی دیگر از مواردی که می‌توانست به پایان حیات زنان شاه منجر شود، علاقه‌ی بیش از حد شاه به زنان بود که این علاقه در قالب شوخی‌های خطرناک ظهور می‌کرد. در زمان شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷ هـ ق) وی در تفرجگاهی خارج از شهر با یکی از زنان صیغه‌ای مورد علاقه‌اش به شوخی پرداخت و با خنجر بی‌ او حمله کرد و به زن گفت ته خنجر را ترجیح می‌دهد یا سر خنجر را؟ آن زن «در پاسخ گفت من کنیز شما هستم و هرچه را شما بپسندید من هم آن‌را می‌پسندم... در این حیص و بیص در اثر عدم دقت از ناحیه شکم جراحی برداشت. خراش مختصری بود که به زحمت دیده می‌شد، ولی مع‌هذا دختر ناگهان در حالی که روح از بدنش پرواز کرده بود، به زمین افتاد؛ گویا بر اثر شدت هیجان بود که مرد» (Kaempfer, 1984) شاه و دیگر مردان جامعه به زن نگاهی ابزاری داشتند بر این اساس و بدون توجه به روحیات لطیف زنانه، خود را محق می‌دانستند که هر جوری که خود دوست دارند با زنان به شوخی و ملاطفت بپردازند که این امر به دلیل روحیه‌ی خشن مردانه همراه با خشونت مردانه بود. چه بسا اتفاقات ناگواری مانند آنچه بیان شد، رخ می‌داد و مردان (به‌خصوص شاه) بدون کمترین احساس گناهی، مرگ را به قضا و قدر الهی نسبت می‌دادند؛ هم‌چنان که در قضیه‌ی فوق‌الذکر نیز منجمان جمع شدند و اعلام کردند، نشانه‌هایی از قتل و مرگ شاه وجود داشته که این زن بلاگردان شاه شده و باید شکرگذار نیز بود (Kaempfer, 1984). و بدین ترتیب به راحتی و بدون آن که تقصیری متوجه قاتل شود، مرگ یک انسان توجیه می‌شد.



نمودار ۱- دلایل کشتن زنان توسط شاه

تعدد زنان شاه که در مواردی بالغ بر ۴۰۰ نفر نیز گزارش شده، سبب می‌شد که شاه فقط به تعداد خاصی از این زنان توجه داشته باشد و اصولاً شاه فرصت آن را نداشت که به همه‌ی آنها توجه کند؛ بنابراین همین امر یک نوع مجازات و خشونت روحی، روانی محسوب می‌شد. بسیاری از این زنان بعد از مرگ همسر(شاه) در زمان شاه بعدی با بیشترین بی‌توجهی مواجه می‌شدند. اگر این زنان از شاه سابق فرزندی نداشتند می‌توانستند مجدداً شوهر کنند و زندگی بهتری داشته باشند؛ به همین خاطر در زمانی که همسرشان (شاه) زنده بود، بسیار احتیاط می‌کردند که صاحب فرزندی نشوند. در زمان شاه عباس دوم یکی از زنان وی در راستای همین مسأله، زمانی که در یکی از شب‌ها شاه او را نزد خود خواند، به دروغ عنوان نمود که عذر زنانه دارد. روز بعد شاه خود به دیدار آن زن رفت و وقتی که آن زن جوان متوجه شاه شد، خود را به پای شاه انداخت تا از وی صرف‌نظر کند. شاه به این رفتار زن مشکوک شد و دستور داد تا یکی از زنان او را معاینه کند « و چون دانست دروغ گفته است چنان خشمگین گشت که فرمان داد دست و پایش را ببندند و در بخاری دیواری

جای دهند، دورش را همیشه بچینند و بیفروزند. بدین صورت دختر جوان را زنده زنده سوزاند.» (Chardin, 1993).

در مواردی نیز پیش آمده که زنان به جرمی که مرتکب نشده‌اند و فقط به دلیل آن که شاه احساس می‌کرد زن در حال خیانت است، به قتل می‌رسیدند. دلاواله در این باره، ماجرای کشته شدن یکی از کنیزان شاه را بازگو می‌کند. در یکی از سفرهای شاه که حرمسرا نیز همراه او بود در هنگامی که کاروان به مسیر خود ادامه می‌داد، شاه به یکی از ساربانان مشکوک شد که ممکن است چشم طمع به یکی از کنیزان داشته باشد. شاه به شدت از این جریان ناراحت شد و دستور داد «تا سر ساربان و آن کنیزک را در همان جا بریدند» (Dellavalle, 1991) در این ماجرا، شاه فقط گمان خیانت کرده بود، بدون آن که چیزی ثابت شده و یا آن که فرصت دفاع به متهمان را بدهد. ضمن آن که اگر هم گناهی متوجه کسی باشد آن شخص ساربان (مرد) است، زیرا زن در کجاوه‌ی خود نشسته بود و ظاهراً ساربان قصد و غرضی داشته اما شاه بدون توجه به این مسأله و فقط به دلیل آن که به شرافت شاه خدشه‌ای وارد شده، زن بی‌گناه را نیز به کام مرگ فرستاد.

هر آن چه که بیان شد، رفتارهای شاهان نسبت به زنان بود که منجر به قتل زنان می‌شد؛ اما مواردی نیز وجود داشت که شاه قصد کشتن زنان را نمی‌نمود و به نوعی خشونت روانی روی می‌آورد. «خشونت روانی، رفتاری خشونت آمیز است که شرافت، آبرو و اعتماد به نفس زن را خدشه‌دار می‌کند» (Yazdekhasti & Shiri, 2008) یکی از موارد رایج در زمینه‌ی خشونت روانی، شوهردادن زنان شاه توسط شاه، به افراد پست و دون شأن زنان حرم می‌باشد. این زنان طبیعتاً وقتی از مقام زن شاه بودن به زن یک غلام، دهقان، کشاورز و... تنزل پیدا می‌کرد، دچار فشار روحی و روانی بسیار شدید می‌شدند و چه بسا تا مرز افسردگی و خودکشی نیز پیش می‌رفتند. شاردن یکی از منابع خبری خود را این‌گونه زنان می‌داند (Chardin, 1993). هم‌چنین شاه به اندک رنجشی از زنان، جهت مجازاتشان، آن‌ها را از مقام همخوابگی به کنیزی تنزل می‌داد و آن‌ها را به کارهای سخت و بسیار پست می‌گمارد (Chardin, 1993).

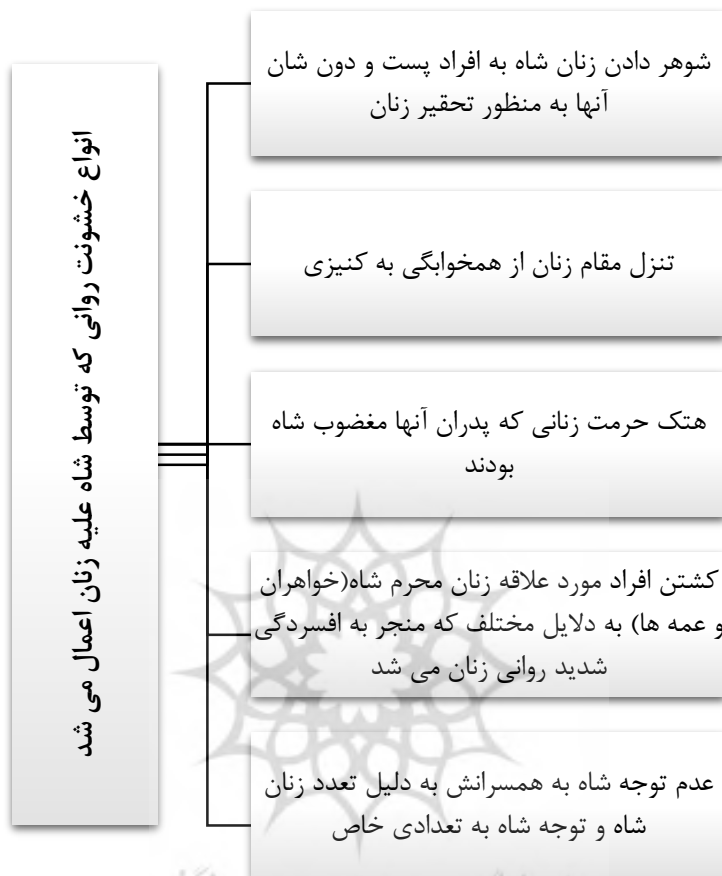
در مواردی، خشونت روانی اعمال شده علیه زنان به خاطر خطای سرزده از سوی آنان نبوده، بلکه شاه آنان را به دلیل خطایی که از پدران آن‌ها سر زده بود، مجازات می‌کرد. به طور مثال: شاه سلیمان، دختر توپچی‌باشی را که در همسری شاه بود، به دلیل غضبی که بر توپچی‌باشی گرفته بود، به یکی از مردان بی‌اسم و رسم خود واگذار نمود (Kaempfer, 1984). زمانی که از حاکمی یا صاحب منصبی خطایی سر می‌زد، به غیر از آن شخص، خانواده‌ی او نیز، خصوصاً زنان حرمش به وسیله‌ی تحقیقی که در حق آن‌ها روا می‌داشتند، مجازات می‌شدند. سانسون ماجرای حاکم همدان که توسط شاه سلیمان خلع شده بود را بیان می‌کند. شخصی که مأمور اجرای حکم حاکم همدان بود، پس از

ضبط اموال حاکم، به خشونت تمام با زنان حاکم رفتار و با اعمالی خلاف عفت آن‌ها را تحقیر و از قصر بیرون نمود (Sanson, 1967) به واقع چنین خشونت‌هایی درحالی رخ می‌دهد که زنان به عنوان قشر آسیب پذیر و ضعیف جامعه، کوچک‌ترین دخالتی در خطای پدران و یا همسران خود نداشته‌اند؛ اما شاه جهت مجازات مردانی که به آن‌ها غضب گرفته بود، به تحقیر زنان وابسته به فرد خاطی می‌پرداخت. تهدیدی که عمدتاً بدون اعمال خشونت جسمی و فقط با نوعی خشونت روانی انجام می‌شده است.

در زمان صفویه نزدیکان شاه (خواهران و عمه‌ها) حق نداشتند بدون اجازه‌ی شاه، همسری برگزینند. در زمان شاه سلیمان، عمه‌ی شاه (مریم‌خانم) که زنی پا به سن گذاشته و بیوه بود، دلباخته‌ی فرمانده‌ی کل قشون، ساروخان شد. زمانی که شاه از این دلدادگی آگاه می‌شود، به شدت از این رفتار و احساس عمه‌اش و فرمانده‌ی کل ناراحت می‌شود. شاه در ظاهر به عمه‌ی خود وعده‌ی عروسی می‌دهد، اما شبی که قرار بود عروسی برقرار شود، سر معشوق برای مریم‌خانم فرستاده می‌شود (Sanson, 1967). شاه با چنین رفتاری قصد داشت به عمه‌ی خود و دیگر نزدیکانش گوشزد کند که بدون اجازه‌ی شاه کسی حق عاشقی و پروراندن افکار عاشقی در ذهن خود ندارد. گرچه در این رفتار خشن شاه آسیبی جسمی به مریم‌خانم وارد نشد، اما فرستادن سر مردی که عمه‌ی شاه عاشق وی بود، بزرگ‌ترین مجازات روحی بود؛ چنان‌که سانسون بیان می‌کند که ممکن است عمه‌ی شاه بر اثر همین درد، مرده باشد (Sanson, 1967).

یکی دیگر از خشونت‌هایی که علیه زنان محرم شاه (خواهران و عمه‌ها) توسط شاه اعمال می‌شد و به رسمی متداول تبدیل شده بود، کشتن فرزندان ذکور آن‌ها بود. این کار صرفاً جهت آن انجام می‌شد که این فرزندان نه در زمان شاه و نه در آینده ادعایی جهت کسب تاج و تخت نداشته باشند. شاهان صفوی ترس داشتند که ممکن است به سبب خون‌شاهی که در رگ‌های این پسران هست، توسط پدران آن‌ها و نزدیکان پدرانشان تحریک شده و اقداماتی علیه تاج و تخت شاه انجام دهند. شاه عباس دوم دو خواهر داشت که آن‌ها را شوهر داد و پس از مدتی شنید که آن‌ها باردار هستند «امر کرد به آن‌ها دوائی بخوراند که اطفال را سقط نمایند، فوراً حکم او اجرا شد. دوازده سیزده ماه گذشت باز به‌شاه خبر دادند که همشیره‌ها آبستن شده‌اند، گفت بگذارید به‌موقع وضع حمل نمایند، بعد از آن که هر دو پسری زائیدند، حکم کرد به آن‌ها شیر و غذا ندادند، تا هر دو هلاک شوند» (Tavernier, 1957). این داستان را شاردن نیز تعریف کرده است (Chardin, 1993). در این نوع خشونت‌ها، همان‌گونه که بیان شد، گرچه به زنان آسیب جسمی نمی‌رسید و هدف اصلی افراد ذکور بودند، اما به واقع بیشترین رنج و درد ناشی از این رفتار شاه، نصیب زنان می‌شد؛ زیرا نزدیک‌ترین و

عزیزترین افراد خود را به جرم ناکرده و فقط به سبب آن که ممکن بود در آینده خطری داشته باشند، به قتل می‌رساندند. چنین رفتارهایی سبب وارد شدن آسیب روحی شدید به زنان می‌شد. به طور کلی برخلاف آن که تصور می‌شد همسر و محرم شاه بودن موهبتی بزرگ است، واقعیت آن است نزدیکی به شاه، یک خطر بسیار بزرگ بود و هر لحظه ممکن بود جان افراد (به‌خصوص زنان شاه به‌دلیل نزدیکی و معاشرت مداوم با شاه) گرفته شود. بسیاری از زنانی که خارج از حرم بودند، آرزو داشتند به‌عنوان همسر شاه وارد حرم‌سرا شوند؛ اما شاردن به خوبی وضعیت اسفبار زنان حرم‌سرا را توصیف می‌کند: «در این وحشت‌کده دردناک‌ترین و هراس‌انگیزترین و نفرت‌بارترین شکنجه‌ها اعمال می‌شود. برخی زنان آبستن را خفه می‌کنند، برخی را به سقط جنین اجباری محکوم می‌نمایند و نوزادان را چندان از خوردن شیر محروم می‌دارند تا جان بسپارند، یا به گونه‌ی دیگر تلف می‌کنند. از میان این تیره روزان، تنها زنی خوشبخت است که نخستین پسر را برای شاه بزاید، زیرا این سعادت و مقام و قدرت نصیبش خواهد شد که روزی مادر شاه آینده باشد. اما سرنوشت زنان دیگر این است که با فرزندان خود در گوشه‌ای از حرم‌سرا به حال تبعید و انزوا به سر برند، و در آن جا قرین درد و بیم باشند؛ زیرا هر کدام در این وحشت است که دمی بعد فرزندش به امر شاه کور یا کشته شود. خواه این طفل بچه یا برادر شاه باشد. و این نگرانی و ترس از این روست همین که خدا به شاه پسری می‌دهد همه‌ی زنان حرم از داشتن فرزند گرفتار تشویش و بیم می‌شوند» (Chardin, 1993).



نمودار ۲- انواع خشونت روانی که توسط شاه علیه زنان اعمال می شد

ب- خشونت و مجازات‌ها از سوی دیگر مردان جامعه علیه زنان

اطلاعات و آگاهی از افراد عادی جامعه در دوره‌ی صفویه اندک می‌باشد. این امر به دلیل آن است که اصولاً احوال افراد عادی چندان مهم و جدی انگاشته نشده است. گرچه سفرنامه‌نویسان سعی کرده‌اند از افراد عادی جامعه بیشتر بنویسند، اما آن‌ها نیز بیشتر مطالبشان را به دربار و شاه اختصاص داده‌اند. بنابراین حجم مطالب و اطلاعات این بخش به نسبت بخش قبلی کمتر خواهد بود، ضمن آن‌که در میان سفرنامه‌های دوره‌ی صفوی تعداد کمتری از آن‌ها به این موضوع پرداخته‌اند و به همین جهت منابع این بخش نیز محدودتر می‌باشد. به هر روی با کمک اطلاعات سفرنامه‌ها متوجه

می‌شویم که کشتن و قتل زنان فقط مختص شاه نبوده، بلکه عادی‌ترین افراد جامعه نیز در این باره خود را محق می‌دانستند و به شدیدترین خشونت‌ها علیه زنان اقدام می‌کردند.

مسأله‌ی غیرت و ناموس‌پرستی همواره در تاریخ ایران به اشکال گوناگون بروز کرده که در این بین بیشترین آسیب متوجه زنان می‌شد و کشتن زنان به این دلیل و بهانه، عادی‌ترین و محتمل‌ترین گزینه بود. غیرت و ناموس‌پرستی مردان در زمان جنگ‌ها، به‌خصوص زمانی که امکان شکست خوردن و اسیری وجود داشت، منجر به کشتن زنان می‌شد. عبدالله سلطان که توسط ازبکان در مرغاب محاصره شده بود، زمانی که شکست خود را نزدیک دید، نزد زن و خواهرش رفت و به آن‌ها بیان نمود که بعد از اسیری، بی‌آبرویی و بی‌ناموسی نصیبشان خواهد شد به همین جهت آن دو زن خنجری در سینه خود فرو کرده و به زندگی خود پایان دادند (Sanson, 1967) دل‌واله خود شاهد چنین رویدادی در زمان شاه عباس اول بوده است؛ زمانی که در اردبیل جنگ با عثمانی‌ها به وقوع پیوست، خواجه‌سرایان دستور داشتند که در صورت شکست نیروهای ایرانی، سر زنان (به‌خصوص زنان طبقات بالا) را از تن جدا کنند که مبادا به اسیری دشمن درآیند و موجب رسوایی و ننگ شوند (Dellavalle, 1991). چنین رفتاری با زنان در جامعه‌ی آن روز، بسیار عادی محسوب می‌شد و مردان به جای زنان تصمیم می‌گرفتند که به‌جای حیات، به‌عمر خود پایان دهند و از این طریق برای مردان خود افتخار و اعتبار به‌دست آورند؛ ولی در صورت زنده ماندن و اسیر شدن، آن مرد برای همیشه بی‌آبرو می‌ماند. به هر روی گرچه ممکن است امروزه نیز چنین رفتارهایی طرفدارانی داشته باشد، اما در واقع عملی خشونت‌بار علیه زنان بوده که مردان صرفاً در راستای حفظ آبروی خود و نه از سر دلسوزی برای زنان، انجام می‌دادند.

خیانت و ارتباط داشتن با مردان نامحرم یکی از مواردی بود که در صورت بروز آن از سوی زنان، به‌شدت مجازات می‌شدند. مجازات زنان خیانت‌کار در جامعه به دو شکل انجام می‌گرفت: یکی توسط حاکمیت و محاکم قضایی و دیگری توسط سرپرست زن که شامل همسر (در صورت متأهل بودن) و پدر و برادر (در صورت مجرد بودن) می‌شد.

شرلی می‌گوید: زن متأهل اگر زنا کند، او را می‌سوزانند (Sherley, 2008) و سانسون بیان می‌کند که زن خیانتکار را از بالای مناره‌ی مسجد به پایین می‌اندازند (Sanson, 1967). تاورنیه نیز می‌گوید در قلعه‌ی کوهی در شیراز نزدیک مقبره‌ی سعدی «چاه مربعی از سنگ کنده شده که بسیار سخت و ده دوازده پا عرض دهنه‌ی آن، عمقش خیلی زیاد است. از قراری که می‌گفتند در ایام گذشته زنان زناکار را در آن چاه می‌انداختند» (Tavernier, 1957). در واقع این موارد در صورتی می‌باشد که خیانت آشکارا انجام گرفته و محاکم قضایی مجازات زن خیانتکار را انجام بدهند. در بسیاری از مواقع مردان به خیانت زنان پی برده‌اند، اما جهت حفظ آبروی خود سعی می‌کنند خود به این امر سر و

سامان بدهند و آن را به محاکم قضایی نبرند «اگر مرد دریابد که زن او با تمام مراقبت‌ها و محدودیت‌ها مرتکب خطا و انحراف شده است، به هیچ وجه مایل نیست که بین مردم انگشت‌نما شود. در این مورد، هم قدرت و هم قانون در اختیار اوست» (Olearius, 2006). سرانجام این مورد نیز مشخص می‌باشد: قتل زنان.

در مورد دختران نیز آمده است که هر وقت دختری عملی خلاف عرف انجام بدهد «سر او را تراشیده و به صورتش گل و کثافت می‌مالند و او را وارونه سوار خر می‌کنند، به‌وضعی که صورت دختر به‌طرف دم خر قرار می‌گیرد؛ جلاد با چنبن وضع و حالی دختر را به دور کوچه‌ها می‌گرداند و لحظه به لحظه فریاد می‌کشد وای به حال دختر بدبختی که شرافت خود را حفظ نکرده است» (Sanson, 1967). این رفتار با دختران توسط محاکم عمومی انجام می‌گرفت، در حالی که بسیاری از دختران، حتی به این مرحله هم نمی‌رسیدند و در دم توسط اعضای مذکر خانواده‌اش کشته می‌شدند. سانسون از حادثه‌ای که در همدان رخ داده بود خبر می‌دهد که طی آن دختری که با پسری رابطه‌ای خلاف عرف برقرار کرده بود، به تحریک مادر دختر توسط برادرش سر از تنش جدا می‌شود و آن برادر از کارش هیچ احساس ناراحتی نمی‌کند. هنگامی که این پسر توسط قائم مقام همدان محاکمه می‌شود، سانسون در آن‌جا حضور داشته و در نهایت تعجب می‌گوید نه تنها آن پسر مجازات نشد، بلکه مورد تشویق قائم‌مقام هم قرار گرفت و حتی یک دست لباس نیز به‌عنوان جایزه از طرف قائم مقام به وی داده شد (Sanson, 1967).

مواردی نیز وجود داشته که مرد دارای زنی ثروتمند بوده و برای تصاحب کامل ثروت آن زن، به وی تهمت خیانت زده و از این طریق با فراغ بال هم زن را به قتل می‌رساند و هم صاحب ثروتش می‌شود. فیگوئرا ماجرای حسن خان منشی خان شیراز را بیان می‌کند که وی زنی صاحب ثروت داشت و جهت تصاحب ثروتش به او تهمت ارتباط با کشیش مسیحیان شیراز را زد و از این طریق هم کشیش و هم زن خودش را به قتل رسانید، بدون آن‌که مدرک قابل استنادی برای این ادعای خود داشته باشد و نهایتاً بر ثروت آن زن نیز دست یافت (Figuroa, 1984).

با توجه به این‌که جامعه‌ی ایران عصر صفوی، جامعه‌ای سنتی و پدر سالار بوده، خشونت موسوم به خشونت خانگی که در واقع شامل کتک زدن و انواع اذیت و آزارهای جسمی زنان می‌باشد، امری رایج و متداول در میان خانواده‌های ایرانی عصر صفویه بوده است. اما باید توجه داشت که به‌دلیل حساسیت مردان ایرانی نسبت به آن‌که اطلاعات خانگی آن‌ها به بیرون نرود، هم‌چنین به دلیل آن‌که زنان نیز امکان مراد با افراد غیر را نداشتند، سفرنامه‌نویسان نتوانسته‌اند در مورد دیگر خشونت‌ها و تنبیهات بدنی که علیه زنان در پستوی خانه‌ها انجام می‌گرفت، اطلاعاتی بیاورند. به واقع آن‌ها خشونت‌ها و مجازات‌هایی را که در ملاء عام توسط مردان جامعه علیه زنان انجام می‌گرفت، بیان

نموده‌اند؛ اما بدون شک در اندرونی خانه‌ها، زنان بر سر کوچک‌ترین مسائل نیز مورد آزار، اذیت و تنبیه بدنی قرار می‌گرفتند.



نمودار ۳- خشونت و مجازات‌ها از سوی دیگر مردان جامعه علیه زنان

محدودیت‌های زنان در جامعه‌ی ایران دوره‌ی صفوی

علاوه بر خشونت‌هایی که در نهایت منجر به قتل و مجازات شدید زنان می‌شد، یک‌سری محدودیت‌ها نیز علیه زنان وجود داشت که جهت کنترل و تسلط هرچه بیشتر مردان بر آنان بود. نوع خشونت‌هایی که در این زمینه به اجرا درمی‌آمد، از آن می‌توان به عنوان خشونت اجتماعی تعبیر نمود. خشونت اجتماعی «نوعی خشونت است که در آن زنان از فعالیت و تعامل اجتماعی با دیگران و در سطح جامعه محروم می‌شوند. کنترل شدید و در انزوا قرار گرفتن زن به وسیله‌ی شوهر، جلوگیری از

برقراری روابط اجتماعی (Yazdekhesti & Shiri, 2008) از مهم‌ترین ویژگی‌های خشونت اجتماعی هستند. زنان جامعه‌ی صفوی چه در طبقات بالا و چه زنان عادی تقریباً از هرگونه ارتباط اجتماعی با اعضای غیرهمجنس جامعه منع شده بودند. این محدودیت به حدی بود که زنان حتی در معرض دید مردان جامعه (غیر از محارم) نیز قرار نداشتند. برای اجرای این محدودیت‌ها، مردان جامعه با وسواس خاصی بر اعمال محدودیت‌ها نظارت داشتند. تخطی از این محدودیت‌ها عواقب وخیمی را در پی داشت.

عدم استقلال زنان در ابعاد گوناگون سبب اعمال محدودیت‌های متعدد از سوی مردان جامعه‌ی عصر صفوی علیه آنان می‌شد. یکی از مواردی که در مورد عدم استقلال زنان می‌توان به آن اشاره نمود: عدم استقلال اقتصادی و نقش نداشتن زنان در فعالیتهای تولیدی می‌باشد. این امر، دامنه‌ی اقتدار مردان را بیشتر می‌کرد. بی‌ارزش شمرده شدن فعالیت‌های تولیدی زنان در جامعه و خانواده به همراه مقدس دانستن اقتدار مردان، سبب شده که زنان در خانواده نسبت به مردان از قدرت کمتری برخوردار باشند و پس از ازدواج نیز نظارت مردان بر محدوده‌ی تحرک زنان آغاز می‌شود و برای این امر از خشونت جسمانی و انواع دیگر استفاده می‌شود (Ezazi, 2005).

مارتین، خشونت و محدودیت زنان را در متغیرهایی مانند اقتصاد، قانون‌گذاری، نهادهای نظارتی و چگونگی خدمات اجتماعی در نظر می‌گیرد (Martin, 1985). به واقع در زمان صفویان، تمامی موارد عنوان شده توسط مارتین در اختیار مردان بود و هر نوع محدودیتی قائل شدن برای زنان از سوی مردان، توسط جامعه و نهادهای اجتماعی تأیید می‌شدند. ظاهراً این محدودیت‌ها توسط زنان کاملاً پذیرفته شده و حتی در مواقعی زنان خود به این محدودیت‌ها دامن می‌زدند. که به‌طور نمونه می‌توان به اعمال محدودیت‌ها از سوی مادران نسبت به دختران اشاره نمود.

محدودیت‌های زنان بازتابی از جایگاه نابرابر زنان در جامعه‌ی عصر صفویه می‌باشد. در فرهنگ سنتی و پدرسالار ایران عصر صفوی، درجه دوم بودن زنان از سوی آنان کاملاً پذیرفته شده بود و هر گونه مقاومت در برابر آن به نوعی، یک تهدید علیه نظم اجتماعی و هنجارهای اجتماعی محسوب می‌شد.

زنان جامعه را در زمینه محدودیت‌ها می‌توان به دو گروه زنان درباری و زنان عادی جامعه تقسیم نمود.

الف- محدودیت‌های زنان دربار

حرمسرا جایی بود که زنان دربار در آن‌جا در حالت یک نوع زندان به سر می‌بردند. این زنان تقریباً با هیچ کس ارتباط نداشتند. خواجگان حرم که به دو گروه خواجگان سیاه و سفید تقسیم

می‌شدند، از آن‌ها مراقبت می‌کردند. خواجگان سفید در جلوی درب بیرونی حرمسرا نگهداری می‌دادند و خواجگان سیاه و پیر در اندرونی مراقب زنان حرم بودند و زنان دربار فقط با این خواجگان پیر و سیاه در ارتباط بودند. «حرمسرای پادشاه در حقیقت همانند زندانی است که بیرون شدن زنان از آن جز بر حسب تصادف نادر الوقوع، امکان پذیر نیست و یک دختر شش یا هفت ساله شاید این نیک بختی نصیبش شود. زنان و معشوقگانی که بچه‌هاشان زنده باشند یا مدتی زیسته باشند، هرگز از حرم بیرون نمی‌شوند؛ زیرا به محض تولد نوزاد، عمارتی جداگانه و خاص در اختیار آنان نهاده می‌شود و به نسبت این که نوزاد پسر یا دختر باشد و شاه دارای فرزندان کم یا زیاد باشد، خدمتگر به آنان می‌دهند» (Chardin, 1993). خارج شدن از حرمسرا بسیار دشوار بود و فقط در مواقعی خاص بعضی از زنان با ترفندهایی می‌توانستند از حرمسرا خارج شوند. دالساندري بیان می‌کند که زنان بچه‌دار «هنگامی که فرزندشان بیمار است، به بهانه‌ی دیدن فرزند از قصر خارج می‌شوند» (Dealssandri, 1985) دالساندري به چشم خود چنین واقعه‌ای را دیده بود و البته این امر مربوط به دوران اولیه‌ی حکومت صفویه و در حکومت شاه طهماسب (۹۸۴-۹۳۰ هـ.ق) بوده است. سفرنامه نویسان اروپایی در دوره‌های بعدی هرگز چنین چیزی را نه دیده و نه بیان نموده‌اند و اصولاً چنین رخدادی برای آن‌ها آشنا هم نبوده است. این امر می‌تواند نشانگر آن باشد که هر چه از عمر حکومت صفویان بیشتر می‌گذشت، سختگیری‌های پادشاهان بر زنان بیشتر و بیشتر می‌شد.

بهترین تفریح و آزادی زنان حرم آن بود که شاه هر چند وقت یک‌بار همه‌ی زنان حرمسرا را جمع کرده و با آن‌ها به تفریح و شکار می‌رفت. در چنین شرایطی سختگیری‌های زیادی در سطح شهر و مسیر حرکتی حرمسرای شاه انجام می‌گرفت تا چشم کسی به زنان شاه نیفتد. در آن زمان منصبی به نام قرقچی وجود داشت، یکی از وظایف آن‌ها آن بود که از روز قبل از حرکت حرمسرای شاه، با نواختن بوق، شهر و مسیر حرکت را قرق کنند و هیچ فرد مذکر و بالای شش سالی حق نداشت در آن مسیر باشد (Kaempfer, 1984). «هیچ کس در خیابان یا از فاصله‌ی پرتاب یک توپ مجاز به دیدن آن‌ها نیست و گرنه مانند سگی او را هدف تیر قرار می‌دهند: گرچه زنان شاه همگی در کجاوه‌های بسته بر پشت شتر می‌نشستند و دیده نمی‌شدند» (Olearius, 2006). به هر روی، داستان‌های زیادی در مورد این که برخی از مردان جامعه به صورت تصادفی و ندانسته در مسیر کاروان حرمسرای شاه قرار می‌گرفتند، آمده است و تقریباً کسی نبوده که در این مسیر قرار بگیرد و سالم بماند (Kaempfer, 1984 ; Olearius, 2006; Dellavalle, 1991; Tavernier, 1957). Sanson, 1967. چنین رفتاری از سوی شاهان صفوی نشانگر آن است که آن‌ها تا چه اندازه‌ای حساسیت داشته‌اند که مردی نامحرم کاروان حرمسرای آن‌ها را ببیند. تقریباً امکان آن که زنان دیده شوند وجود نداشت، اما به دیدن کجاوه‌های آن‌ها نیز حساسیت وجود داشت تا جایی که حتی

درباریان صاحب‌منصب و خواجگان سفید نیز نمی‌توانستند آن‌ها را ببینند و تنها کسانی که حرمسرا را همراهی می‌کردند (جهت محافظت) خواجگان سیاه بودند.

می‌توان تصور نمود که همسران شاه چه‌قدر محدودیت داشتند. از طرفی هنگامی که در دربار بودند، هیچ مراوده‌ای با جهان بیرون نداشتند. حرمسرای «که دیوارهای بلند دارد و غالباً ارتفاع آن‌ها از دو سه برابر بلندی دیوارهای معمولی درمی‌گذرد» (Chardin, 1993). از طرف دیگر هنگامی که جهت تفریح و شکار همراه شاه به بیرون می‌رفتند، با محدودیت‌های شدید فوق‌الذکر مواجه بودند. حرمسرای شاه حتی شب هنگام وقتی از روستایی به روستای دیگر در حرکت هستند «گرچه در شب زمستان باشد، باید تمام مردان آبادی فرار کرده، در میان برف و سرما خود را به پناه کوهستان‌ها بکشند» (Tavernier, 1957) چنین جریانی نشان می‌دهد زنان تا چه اندازه حتی در دیدن مردم عادی محدودیت داشتند.

محدودیت‌ها و محرومیت‌های زنان شاه در دو حالت بسیار بیشتر از قبل می‌شد: یکی زمانی که شاه به دلیل آن‌که از لحاظ سنی، به سنی می‌رسید که می‌توانست لذت‌های دنیوی را تا حدودی کنترل کند و بیشتر به اوضاع مملکت بپردازد و به اصطلاح از دوران نوجوانی و هیجان جوانی عبور می‌کرد و به حدود سن سی سال می‌رسید. در این مقطع شاه با سه چهار زن بیشتر معاشرت نمی‌کرد؛ «بقیه‌ی زن‌ها باید هر کدام به‌اطاق خود بروند و با خواجه سیاه و چند نفر کنیز تنها زندگی کنند و به‌طوری وسایل اجتماع و مراوده با یکدیگر را از آن‌ها سلب می‌کنند که ممکن نیست، یکی از آن‌ها با احدی متکلم بشود؛ مگر این‌که اشخاصی معین که جاسوس‌های شاه هستند حضور داشته باشد» (Tavernier, 1957). دوم آن‌که زمانی که شاه از دنیا می‌رفت و تعداد زیاد زنان شاه در حرمسرا بیوه می‌شدند و باید جای خود را به زنان شاه جدید می‌دادند. «وقتی شاه می‌میرد همسرانش را در جایی جداگانه اقامت می‌دهند، و آنان باید تا پایان عمر در آن‌جا به سر برند. بر در جایگاه آنان خواجگانی به نگهبانی می‌گمارند تا جز از ورود افرادی معین که برای آوردن ما یحتاج ایشان و آوردن خبر و پیغام بدان‌جا می‌آیند، از داخل شدن دیگران جلوگیری کنند. بر اثر همین سختگیری‌ها و محرومیت‌هاست که معشوقگان پادشاه همین‌که از خبر مرگ وی آگاه می‌شوند، از شدت یأس و ناامیدی چنان فریاد و شیون می‌کنند که صدای فغان و زاری‌شان ابرها را می‌شکافد و به آسمان می‌رسد. بی‌گمان این ناله‌ها و ضجه‌ها نه به خاطر فقدان پادشاه می‌باشد، بلکه از آن روست که باید تا پایان عمر بدون گردش، بسان زندانیان در همان‌جا بمانند. در سال ۱۶۷۵ مهتر خواجه‌های حرمسرا به من گفت: هنوز حرم معشوقگان شاه صفی اول جد پادشاه کنونی به‌جاست، و هجده یا بیست تن آنان در آن‌جا جدا از هم همانند زندانیان زندگی می‌کنند» (Chardin, 1993).

ب- محدودیت‌های زنان عادی در جامعه

تقریباً به گواه تمامی سفرنامه‌های دوره‌ی صفویه، زنان ایرانی در آن زمان از محدودیت‌های بسیار زیادی رنج می‌بردند. جلوگیری از ارتباط زنان با دیگر اعضای جامعه، سخت‌ترین محدودیت اجتماعی علیه زنان در این دوره محسوب می‌شود. «ایرانی‌ها گرچه زن‌ها را محترم می‌دارند، ولی چنین تصور می‌کنند که آن‌ها برای اسیری و بوالهوسی مردها خلق شده‌اند، نه برای آزادی و تمجید و توصیف و این نسوان ضعیف الطبع از آن‌ها به کلی محرومند» (Sherley, 2008).

در جامعه‌ی صفوی، زنان به صورت افراطی وابسته به مردان بودند و تقریباً از خود هیچ‌گونه قابلیت و برجستگی نداشتند؛ «زیرا همه‌ی زن‌ها تقریباً در حکم برده‌اند بی آن‌که یکی بر دیگری برتری داشته باشد، نمی‌توان زنی را یافت که به سبب زیبایی یا هوش یا موهبت طبیعی دیگری که زنان به‌وسیله‌ی آن خود را در نظر شوهر یا ارباب دلربا جلوه می‌دهند، عنوان یا شخصیتی برای خود دست و پا کند» (Figueroa, 1984) به‌خاطر چنین وضعیتی است که در تاریخ این دوره کمتر شاهد ظهور زنان تأثیرگذار در جامعه می‌باشیم چون اصولاً هیچ‌گونه آزادی و عرصه‌ای جهت شکوفایی استعدادها وجود نداشت. آزادی اجتماعی زنان به‌طور کلی توسط مردان از آن‌ها سلب شده بود «به همان اندازه که مردان به آزادی خود علاقه دارند، همان قدر نیز برای زنان خویش محدودیت قائل می‌شوند و حتی راضی نیستند کوچک‌ترین آزادی عملی به زنان خود بدهند» (Olearius, 2006).

عدم آزادی زنان و معاشرت محدود آن‌ها فقط مختص به بیرون از منزل نبود، بلکه آن‌ها حتی در برابر برخی از محرمان خود نیز محدودیت‌هایی داشتند «اگر قرار باشد که زوج جدید در خانه‌ی پدر شوهر اقامت کند، عروس اجازه ندارد که با چهره‌ی باز در برابر پدرشوهر خود ظاهر شود و مجاز نیست حتی یک کلمه با او صحبت کند، بلکه هنگام ضرورت باید با ایما و اشاره منظور خود را به او بفهماند. گاهی یک سال تمام طول می‌کشد تا پدرشوهر نطق عروس خود را بخرد که معمولاً با هدیه کردن یک دست لباس نو یا مقداری وسایل این کار انجام می‌شود و پس از آن عروس می‌تواند با پدرشوهر گفتگو کند ولی اجازه ندارد صورت خود را به او بنمایاند و نیز دهان خویش را هنگام غذا خوردن به او نشان دهد: برای این منظور تکه پارچه سه گوشه دارند که آن را یاشما می‌نامند، این پارچه در برابر دهان قرار می‌گیرد و در پشت گوش بسته می‌شود، زن باید از پشت این دهان‌بند نوشیدنی و خوراکی را در دهان بگذارد. مردان ایرانی زنان خود را در محدودیت بسیار ننگه می‌دارند، نه می‌گذارند به مسجد بروند و نه به میهمانی، زن اجازه ندارد در برابر مردان، حتی اگر از نزدیک‌ترین بستگان او باشند که بخواهند شوهر را در منزل ملاقات کنند، با چهره‌ی باز ظاهر شود. زن‌ها مانند زندانیان باید در اطاق بنشینند تا آن مرد از خانه خارج شود» (Olearius, 2006).

زنان شهری به هیچ عنوان در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی بیرون از منزل شرکت نمی‌کردند و نقشی نداشتند. تنها دلخوشی زنان آن بود که هرچند وقت یکبار برای حمام از منزل خارج می‌شدند «زن‌ها خانم خانه نیستند، بلکه بنده‌اند و بیشتر وقت خود را به استعمال تنباکو می‌گذرانند و تمام دلخوشیشان این است که در روز حمام لباس‌های قشنگ خود را نشان بدهند و عصرانه و ماکولات مفصل به حمام ببرند» (Tavernier, 1957).



نتیجه‌گیری:

عامل اصلی خشونت‌ها علیه زنان به ساختار جامعه‌ی ایرانی برمی‌گشت که جامعه‌ای پدر سالار بود و این مرد سالاری نیز ریشه در تاریخ ایران داشت. این عامل سبب عدم استقلال زنان در جنبه‌های مختلف و کنترل همه‌ی منابع قدرت توسط مردان شده بود که این امر در ایجاد جوی خشن علیه زنان در جامعه‌ی ایران عصر صفوی مؤثر بود. زنان به طور کلی تقریباً هیچ نقشی در جامعه‌ی شهری ایرانی دوره‌ی صفوی نداشتند. نه نقش اقتصادی، نه سیاسی، نه فرهنگی و اجتماعی. آن‌ها از سوی مردان تبدیل به زندانیانی شده بودند که مردان زندان‌بان‌های آن‌ها محسوب می‌شدند. استعداد و نخبگی در جامعه‌ی زنان این دوره، محلی از اعراب نداشت. زنان به صورت محض وابسته به مردان بودند و اصولاً از خود دارای شخصیت و جایگاه مستقلی نبودند و شاید تنها نقشی که بتوان برای آن‌ها متصور بود، انتقال این فرهنگ (مرد سالاری و نداشتن حقوق توسط زنان) به دختران خود و نسل بعدیشان بود.

ناموس‌پرستی امری است که جامعه‌ی ایرانی از دیرباز با آن مواجه بوده و جامعه‌ی ایران عصر صفوی نیز از این قاعده مستثنی نبود. این مسأله به دستاویزی برای اعمال محدودیت و خشونت از سوی مردان جامعه (همسر، پدر یا برادر) علیه زنان تبدیل شده بود. کوچک‌ترین سوءظنی نسبت به زنان به راحتی مقدمات قتل آن‌ها را (چه از سوی طبقات بالا و چه از سوی طبقات عادی) فراهم می‌کرد. مردان به بهانه حفاظت از ناموس، به اعمال شدیدترین محدودیت‌ها علیه زنان می‌پرداختند و در این مسیر عرف و حاکمیت نیز یاری‌گر آن‌ها بود. محاکم قضایی در جهت تقویت مسأله‌ی ناموس‌پرستی، یک‌سری تنبیهات اعمال می‌نمودند که مختص زنان بود از جمله؛ تراشیدن سر دختران و چرخاندن آن‌ها در شهر توسط چهارپایان که این عمل، نوعی خشونت روانی محسوب می‌شد.

زنان به عنوان قشر ضعیف جامعه‌ی ایران عصر صفوی به شدت از سوی مردان در محدودیت قرار داشتند و به راحتی علیه آن‌ها خشونت اعمال می‌شد. عرف جامعه‌ی ایرانی نیز این محدودیت‌ها و در پی آن مجازات‌ها را به راحتی قبول کرده و در هر صورتی حق به مردان داده می‌شد. واقعیت آن است در این دوره برای اعمال خشونت علیه زنان نیاز به داشتن ادله‌ی قوی نبود؛ بلکه مردان در هر صورتی هر نوع مجازاتی را علیه آن‌ها اعمال می‌کردند، محق بودند و عرف جامعه آن را به عنوان یکی از بدیهیات پذیرفته بود. عدم ارتباط با دیگران، مهم‌ترین محدودیتی بود که علیه زنان وجود داشت. در واقع تفاوتی نداشت زن شاه باشد یا زن یک شخص عادی، زن حق نداشت به جز با کسانی که مرد او اجازه می‌داد، ارتباط داشته باشد و جالب آن‌که در این دوره حتی ارتباط داشتن با بعضی از اعضای خانواده، مانند پدرشهر نیز بسیار محدود و تابع قوانین و مقرراتی بود. خشونت‌ها نیز

جنبه‌های گوناگونی داشت که شامل موارد زیر می‌باشد: کشتن زنان به انحاء مختلف (سوزاندن، سربریدن، اعدام و...)، خشونت روانی (با کشتن اطرافیان آن‌ها و حقارت‌هایی که علیه آن‌ها اعمال می‌شد)، خشونت اجتماعی (محدود کردن زنان به چهار دیواری خانه و حرمسرا).

باید عنوان نمود که در دوره‌ی صفویه به دلیل آن‌که هنوز جامعه‌ی ایران در شمار جوامع کاملاً سنتی قرار می‌گرفت، خبری از مؤسسات و یا نهادهای مدنی که مدافع حقوق زنان باشد، نبود. اصولاً در میان تمامی طبقات جامعه، در درجه‌ی دوم بودن زنان، امری کاملاً پذیرفته شده بود و تلاشی نیز در جهت خارج شدن وضعیت زنان از این حالت نه از سوی طیف قدرتمند جامعه و نه از سوی خود زنان انجام نمی‌گرفت. برخلاف تصور رایج، زنان درباری در دوره‌ی صفویه از قدرت چندانی برخوردار نبودند و از قضا خطر کشته شدن، این زنان را، بیشتر از زنان عادی جامعه تهدید می‌کرد. با کمترین غضب شاه ممکن بود نزدیک‌ترین زنان به او، کشته شوند. برای شاه تفاوتی نداشت که آن زن مادر وی و یا از زنان سوگلیش باشد. به هر روی وضعیت زنان در جامعه‌ی عصر صفوی به لحاظ حقوق اجتماعی در پایین‌ترین حد خود قرار داشت و به تعبیری می‌توان ادعا نمود، زنان فاقد هرگونه حقوقی بودند.

مهم‌ترین محدودیت این پژوهش، محدود بودن منابع آن بود. این محدودیت هم به دلیل تاریخی بودن مبحث و هم به دلیل محدودیت‌های جامعه‌ی ایران در طول تاریخ نسبت به زنان و حساسیت مردان نسبت به کسب اطلاعاتی از اندرونی آن‌ها توسط افراد غیر، می‌باشد. این محدودیت‌ها کار محقق جهت اظهار نظر با مستندات کافی را سخت می‌کند.

پیشنهاد می‌گردد جهت ریشه‌یابی مشکلات حوزه‌ی زنان، به پیشینه‌ی این مشکلات در گذر تاریخ توجه شود. در این زمینه محققان می‌توانند مسأله‌ی خشونت، مجازات و محدودیت‌های علیه زنان را در دوره‌های مختلف تاریخی مورد بررسی و واکاوی قرار دهند. بدون شک بخش زیادی از خشونت علیه زنان در جامعه‌ی معاصر متأثر از ریشه‌ها و پیشینه‌ی تاریخی این امر می‌باشد.

References:

- Bakhshi Sarshjani , Leila.(2006). Violence against women. Quarterly Journal of Educational Research.2(7), 33-50. (Persian)
- Chardin, John.(1993). The Travels of Sir John Chardin. Volume 4 & 5. Eqbal Yaghmaii. Publishing Toos. (Persian)
- Dadvar, Abolghasem. (2010). The Socio-Cultural Conditions of Women in Elamite Civilization. Journal of Woman in Culture Arts. 2(4), 95-114. (Persian)
- Dealssandri, Vincenzo.(1985). Venetian Travelogues in Iran. Manouchehr Amiri. Publishing sherkat sahami Kharazmi. (Persian)
- Dellavalle, Pietro.(1991). Voyages de Pietro Dellavalle La perse. Shaa'edin Shafa. Publishing Ilmi wa farhangi. (Persian)

- Eshraghi, Mohammad.(2007).A sociological look at the phenomenon of violence against women. Journal of Social sciences. 1(2),95-114. (Persian)
- Ezazi ,Shahla.(2005). Society Structure and Violence Against Women. Social Welfare. Journal Social Welfare Quarterly, 4 (14) , 59-96. (Persian)
- Figuroa, Garcia de Silva Y.(1984). L'Ambassade de D. Garcias de Silva Figueroa en Perse. Gholamreza Samii. Publishing Nasher noo. (Persian)
- Ghirshman. R. (1993). Iran des origines a l'islam. Mohammad muin. Publishing Ilmi wa farhangi. (Persian)
- Hejazi, Banafsheh.(2013). Zaifeh. Publishing Ghasidehsara. (Persian)
- Kaempfer, Engelbert.(1984). Kaempfer Travel Log to Iran. Kikavos Jahandari. Publishing sherkat sahmi Kharazmi. (Persian)
- Martin,D.(1985). Domestic Violence.in Sinkin, D.j,Martin D.& Walker, L.E.(ed). The male batterer. New York: Spriner, pp1-32.
- Moghadasi, Najmeh.(1999). Violence against women.. Journal Book of critique. 3(12), 46-53. (Persian)
- Naderi, Ezatullah ,Seifnaragi, Maryam.(2006). Research Methods in the Humanities. Publishing badr. (Persian)
- Olearius, Adam.(2006). Vermechrte neue Beschreibung der muscowitischen und persischen Reyse. Ahmad Behpour. Publishing Ebtakar noo. (Persian)
- Pirnia. Hassan.(1927). Ancient Persia. Publication of Parliament. (Persian)
- Sanson, Martin. (1967). Relation Sanson. Taqi Tafazoli. No publications. (Persian)
- Sherley, Anthony.(2008). Relation of travels into persia.Avanes. publishing Negah. (Persian)
- Tavernier, Jean Baptiste.(1957). Tavernie travelogue. Aboo torabe noori. Publishing Ketab khaneh sanaei & Ketabfrooshi Taeeg esfahan. (Persian)
- Yazdekhashti., Shiri, Hamed. (2008). Patriarchy Values and Violence against Women. Women's Studies Sociological and Psychological, 6(3), 55-79. (Persian)